

دگرگونی در نظریه‌ها و مفهوم امنیت بین‌المللی

محمود یردان‌فام*

چکیده

امنیت، اصلی‌ترین وظیفه دولت ملی و مهمترین موضوعی است که تا کنون مورد توجه دانشوران روابط بین‌الملل قرار گرفته است. با وجود این، امنیت مفهومی پیچیده، متعارض و شدیداً متکی بر رویکردها و نظریه‌هایی است که ناظران و پژوهشگران از آنها استفاده می‌کنند. تا کنون برای توصیف، تبیین و پیش‌بینی موضوعات امنیتی، نظریه‌های مختلفی مطرح شده است. در این نوشته، تلاش می‌شود دگرگونی‌های به وجود آمده در مفهوم امنیت از منظر تحول در نظریه‌های مطالعه امنیت مورد بررسی قرار گیرد.

نظریه‌های واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مکتب کپنهاک، سازه‌نگاری و انتقادی، نظریه‌های برجسته در مطالعات امنیتی هستند که با ارائه پیش‌فرض‌ها و چارچوب مطالعاتی متفاوت در مورد امنیت ملی و امنیت بین‌الملل، افق‌های تازه‌ای را در حوزه مطالعات امنیتی به وجود آورده‌اند و دیدگاه‌های متفاوتی در مورد پرسش‌های اساسی امنیت از جمله مرجع، کارگزار، ابعاد و شیوه تأمین امنیت، مطرح ساخته‌اند. موضوع مقاله حاضر بررسی تحول مفهوم امنیت در این نظریه‌هاست.

کلیدواژه‌ها: امنیت، امنیت بین‌الملل، نظریه‌های امنیت، تحول مفهوم امنیت

* دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه تهران، عضو هیأت علمی و محقق گروه مطالعات آمریکا در پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مقدمه

امنیت اصلی‌ترین وظیفه دولت ملی و مهمترین موضوعی است که تا کنون تحت عناوینی مثل جنگ و صلح، مطالعات استراتژیک و مطالعات امنیت ملی مورد توجه دانشوران روابط بین‌الملل قرار گرفته است. در عین حال، امنیت مفهومی پیچیده، متعارض و شدیداً متکی بر نگرش‌ها و ارزش‌هاست. اغلب مردم بر این باورند که وقتی فرد، گروه یا دولتی زندگی دیگران را به خطر می‌اندازند، یا اموال آنها را غارت می‌کنند، امنیت به خطر می‌افتد. امنیت بین‌الملل با شروع جنگ جهانی اول و دوم کاملاً تهدید شد. استفاده از بمب اتم در هیروشیما، هجوم سراسری عراق به ایران و حملات تروریستی به نیویورک، نمونه‌های دیگری از به خطر افتادن امنیت جامعه در نزد مردم است. با وجود این، اختلاف قابل توجهی در مورد مفهوم امنیت و مدلول‌های آن وجود دارد. بین دال امنیت و مدلول آن رابطه‌ای ثابت و عینی وجود ندارد. در برقراری این ارتباط، عنصر روانی، ارزش‌ها و پیش‌زمین‌های ذهنی نقش برجسته دارند که از آن با عنوان عنصر غیرمادی یا احساسی امنیت یاد می‌شود. از این منظر، امنیت مفهومی زمینه‌مند^۱، نسبی، پیچیده، و مبهم محسوب می‌شود. تا کنون برای توصیف، تبیین و پیش‌بینی موضوعات امنیتی، نظریه‌های مختلفی مطرح شده است. بررسی این نظریه‌ها نشان می‌دهند که اندیشمندان و مکاتب مختلف از چه منظری به امنیت نگاه می‌کنند و چه چیزی را موضوع امنیت می‌دانند. دانشمندان تلاش کرده‌اند تا ریشه‌های ناامنی را شناخته و به ایجاد ساختارهای لازم برای حفظ امنیت در جهان کمک کنند. در عین حال، خود آنها نیز در روند سیالی قرار دارند و در تعامل با دو حوزه نظری و مصداقی امنیت می‌باشند.

برای شناخت امنیت و ریشه‌های ناامنی، تا کنون مراکز متعدد مطالعات امنیتی و راهبردی در جهان ایجاد شده است؛ اما توافق چندانی میان آنها در مورد چارچوب نظری و مفاهیم انتزاعی و انضمامی امنیت وجود ندارد. برخی از اندیشمندان، ریشه ناامنی را در فقدان روابط شفاف و قابل پیش‌بینی در میان صاحبان سلاح‌ها و به طور عام، دارندگان انحصار استفاده از زور می‌دانند. از نظر آنها، خلع سلاح و حذف و نابودی سلاح و بخصوص سلاح‌های کشتار جمعی و ایجاد نظم در روابط بین کنش‌گران در عرصه بین‌المللی، می‌تواند به برقراری امنیت

بین‌المللی منجر شود. (۱) عده‌ای دیگر، منازعه و برخورد را در میان حوزه‌های تمدنی می‌دانند که در گسل‌های فرهنگی و تمدنی روی می‌دهند. فرهنگ، ایدئولوژی و نژاد، نقش چشم‌گیری در شکل‌گیری ناامنی بین‌المللی و بروز منازعات در عرصه جهانی دارند. جامعه صلح‌آمیز دولت‌ها با ظهور و جایگزین‌شدن فرهنگ و ارزش‌های مشترک به جای دیدگاه‌های متعارض و اختلافی محقق می‌شود. (۲) انزوای فرهنگ نیز می‌تواند به تهاجمی‌تر شدن آن منجر شود. منازعات جهانی به هویت‌های گروهی آشتی‌ناپذیر در درون و بین فرهنگ‌ها برمی‌گردد. درگیری‌های قومی و خشونت‌های قبیله‌ای در گوشه و کنار دنیا، نشانه‌هایی از این نوع ناامنی در عرصه بین‌المللی است که با گسترش گفتگو و افزایش ظرفیت مدارا میان آنها تضعیف خواهد شد. دیدگاه بعدی در خصوص امنیت بین‌المللی، به نیروهای اقتصادی - اجتماعی در عرصه جهانی توجه دارد. ظهور نیروهای فرهنگی همگرا و بازارهای اقتصادی جهان‌گرا، دولت‌های ملی را در تطبیق با شرایط جدید تحت فشار قرار داده‌اند. این گروه روند جهانی‌شدن را به سوی پیدایش سازمان‌های سیاسی جدید و برقراری صلحی پایدار میان کشورها در عرصه بین‌المللی می‌دانند. اگر امروز چنین صلحی به وجود نیامده است، به خاطر این است که هنوز گروه‌ها و نیروهای اجتماعی به اندازه کافی با الزامات جهانی‌شدن منطبق نشده‌اند. (۳)

نگاه اجمالی به این دیدگاه‌ها، نشان می‌دهد که توجه به موضوع امنیت، از دیدگاه‌های مختلف، می‌تواند به مسایل و موضوعات متفاوت منجر و برداشت‌های نسبتاً متعارضی را سبب شود. ریشه‌های ناامنی در جهان، از منظر مکاتب گوناگون متفاوت است و آنها شیوه‌های متفاوتی را برای برقراری امنیت در جهان ارائه می‌دهند. بنابراین، تحول در مکاتب شناخت می‌تواند به تحول در برداشت از امنیت و ریشه‌ها و نحوه مقابله با ناامنی منجر شود. مفهوم امنیت متأثر از تحول در نظریه‌ها و مکاتب فکری و همچنین با توجه به تحولات در ابعاد گوناگون حیات اجتماعی در عرصه جهانی متحول شده و مدلول‌های متفاوتی به آن نسب داده می‌شود. پرسش اصلی این مقاله این است که تحول در نظریه‌های مطالعه امنیت، چگونه به تحول در شناخت ریشه‌ها، روند و چگونگی دگرگونی مفهوم امنیت بین‌الملل منجر می‌شود؟

برای پاسخ به این پرسش، سه مبحث زیر مورد توجه است. نخست، نظریه‌های مهم و مطرح در حوزه مطالعات امنیتی بررسی می‌شوند تا از منظر آنها تحولاتی که در مفهوم امنیت به وجود آمده است، درک شود. بررسی نظریه‌های مهم در حوزه امنیت، نشان‌دهنده سیر دگرگونی این حوزه مطالعاتی و مفهوم امنیت می‌باشد. نظریه‌ها، نقش اساسی در نحوه نگاه ما به جهان و شناخت ما از آن دارند. نظریه‌ها شناخت را در نوعی هم‌نهاد ترکیب و جهان را با ایجاد ارتباط میان پدیده‌هایی که ظاهراً نامرتبط و بی‌معنا هستند، معنادار می‌کنند. برخلاف آنچه تصور می‌کنیم، معنای واقعیت، امری مبتنی بر واقعیت نیست، بلکه امری نظری است. (۴) از نظر لاکاتوش، امور واقع همیشه موضوع بازتفسیر و کیفی‌سازی هستند. آنها تنها زمانی حائز اهمیت می‌شوند که از چارچوب تئوریک عبور کنند. نظریه‌ها زمانی قابل قبولند که برنامه تحقیقی مفیدتری برای توصیف، تبیین و پیش‌بینی امور واقع ارائه دهند. (۵) بررسی نظریه‌های مهم مطالعات امنیتی، سیر تحول حوزه نظری بحث را روشن می‌کند و کمک خواهد کرد تا درک عمیق‌تری از مسایل امنیتی و ساختارهای امنیتی در جهان داشته باشیم.

محور دوم نوشته به مباحث محتوایی امنیت معطوف است. در این بحث، به سه موضوع اساسی امنیت که با عنوان مرجع امنیت، ماهیت تهدید و شیوه برقراری امنیت مطرح هستند، اشاره می‌شود. در مطالعات امنیتی، یکی از پرسش‌های اساسی این است که امنیت چه کسی یا چه چیزی باید حفظ شود؟ همه موجودیت‌ها و هویت‌ها در پی تأمین امنیت خود هستند. پرسش دوم به ماهیت تهدیدها برمی‌گردد. تهدیدها از کجا ناشی می‌شوند و از چه نوعی هستند؟ و بالاخره، برای برقراری امنیت چه ابزارهایی مناسب است و این مفهوم و مدل‌ها و ابزارها و شیوه‌های تأمین آن، در گذر زمان، چه تحولاتی به خود دیده‌اند؟ پاسخ به این پرسش‌ها با توجه به تحولات به وجود آمده در جهان نظریه‌پردازی مطالعات امنیتی و عرصه روابط و سیاست بین‌الملل دگرگون شده‌اند که به اختصار به آنها اشاره خواهد شد.

مبحث سوم این نوشته به جمع‌بندی تعامل تحولات به وجود آمده در عرصه نظری و مصادافی امنیت اختصاص دارد و تلاش خواهد شد تا محورهای اصلی این دگرگونی با توجه به مباحث مطرح شده نشان داده شود.

الف. نظریه‌های مطالعات امنیتی

در مطالعه سیاست بین‌الملل و مسایل امنیتی، نظریه‌های مختلفی مطرح است. واقع‌گرایی، نوواقع‌گرایی، لیبرالیسم نهادگرا، لیبرالیسم کلاسیک، مکتب کپنهاک، سازه‌انگاری و پسااثبات‌گرایی، نظریه‌های برجسته در مطالعات امنیتی هستند که هر کدام، در درون خود، گرایش‌ها و نظریه‌های دیگری نیز دارند. در ادامه، به نکات اصلی هر یک از آنها اشاره می‌شود تا خطوط تحول در نظریه‌پردازی مطالعات امنیتی تا حد ممکن روشن شود. در انتخاب آنها معیار این بود که هم به نظریه‌های مطرح در رویکرد سنتی به امنیت توجه شود و هم از رویکردهای جدید غفلت نشود. هر کدام از نظریه‌های مزبور، به دلیل پیش‌فرض‌های هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه، نظرات متفاوتی در مورد مرجع امنیت، سرشت تهدیدها، بازیگران کلیدی عرصه امنیت بین‌المللی، متغیرهای اصلی در بروز تهدید، رفتار مورد انتظار از کنشگران، و سطح تحلیل، روش چارچوب‌بندی و مفهوم‌سازی از امنیت دارند که با اشاره به مباحث محوری هر کدام از آنها، تحول مفهوم امنیت و نحوه مواجهه با آن طرح خواهد شد.

۱. واقع‌گرایی: امنیت دولت‌محور

تفکر سنتی درباره امنیت، در چارچوب مسلط رهیافت واقع‌گرایی قرار دارد. سه مؤلفه اصلی این رهیافت عبارتند از تأکید بر تهدید نظامی و نیاز به واکنش شدید، تأکید بر وضع موجود، و محوریت دولت. (۶) در واقع‌گرایی، دو رویکرد برجسته وجود دارد که از آنها با عنوان واقع‌گرایی کلاسیک و نوواقع‌گرایی یاد می‌شود. هرچند آنها تفاوت‌های زیادی دارند، اما در خصوص نگاهشان به امنیت، از مفروضات مشترکی درباره جهان برخوردارند. تمرکز و تأکید آنها بر قدرت است.

واقع‌گرایی، به عنوان یکی از مسلط‌ترین نظریه‌های روابط بین‌الملل، دولت را موجودیتی عینی، درونی، و طبیعی می‌داند که وجود آن ربطی به دولت‌های دیگر ندارد. (۷) در این دیدگاه، هرچند دولت نقش محوری دارد، اما مفهوم دولت، قدرت و امنیت، به دلیل اینکه بدیهی انگاشته می‌شوند، متناسب با آن شکافته نمی‌شوند و مبهم باقی می‌مانند. (۸) آنها سیاست بین‌المللی را عرصه منازعه و مبارزه بر سر قدرت، موقعیت، و ثروت می‌دانند. قدرت، هم

وسیله و هم هدف است. دولت‌ها از قدرت برای تأمین منافع خود که مهمترین آن امنیت است، بهره می‌جویند. موقعیت آنها در عرصه بین‌المللی بر اساس میزان قدرت نظامی تعیین می‌شود. قدرت بزرگ، متوسط و کوچک با توجه به توان نظامی کشورها مشخص می‌گردد. (۹)

امنیت از مفاهیم اصلی نظریه واقع‌گرایی است. از نظر آنها، تحلیل‌ها باید حول این مسأله دور بزند که دولت‌ها چگونه مشکل ناامنی را مدیریت و مهار کنند و چگونه می‌توان روش‌های سنتی آنها را بهتر به کار گرفت. تریف با بررسی دیدگاه واقع‌گرایان، نتیجه می‌گیرد که در رویکرد سنتی، هر چیزی می‌تواند بر امنیت اثر بگذارد، ولی امنیت درباره همه چیز نیست. بررسی و اعمال امنیت حول تهدید و کاربرد عملی زور و این مسأله دور می‌زند که دولت چگونه باید این منبع اساسی ناامنی را مهار کند. (۱۰)

۲. نواقح‌گرایی: نظام بین‌المللی آنارشی و معمای امنیت

نواقح‌گرایی سرشت نظام بین‌المللی را نقطه عزیمت خود می‌داند. آنارشی در نظام بین‌المللی، به معنای این است که هر یک از واحدهای تشکیل‌دهنده نظام، مسؤول امنیت خود هستند و هر دولت آزاد است تا هر طور که مناسب‌تر می‌بیند، به تعقیب اهداف داخلی و خارجی خود همت گمارد. در عین حال، اهداف و منافع دولت‌ها لزوماً با هم همسو نیستند. تعارض در منافع به تعارض در اقدامات منجر می‌شود. این تعارض‌ها ممکن است از طریق مصالحه حل شوند و یا به مرحله توسل به زور برسند. بنابراین، دولت‌ها برای آنکه از امنیت برخوردار شوند، باید همگی پیوسته آماده باشند تا زور را با زور پاسخ گویند. جنگ‌ها و امکان همیشگی وقوع جنگ، نظام آنارشی بین‌المللی را به همان وضعی می‌رساند که هابز «جنگ همه با همه» می‌خواند. (۱۱) روایت و تفسیر تهاجمی نواقح‌گرایی، عقیده دارد که سرشت نظام بین‌الملل به تهاجم و منازعه منجر می‌شود. امنیت کالای کمیابی است که به رقابت بین‌المللی و معمای امنیتی در میان کشورها دامن می‌زند و وقوع جنگ را محتمل‌تر می‌سازد. کشورها برای تأمین امنیت خود راهبردهای تهاجمی در پیش می‌گیرند که طبعاً واکنش دیگر کشورها را در پی دارد و به تشدید ناامنی و معمای امنیتی کمک می‌کند. (۱۲) در مقابل روایت تهاجمی نواقح‌گرایی، روایت تدافعی نواقح‌گرایی نیز در حال رشد است. در اندیشه این گروه از

نواقعی گرای، توزیع کلی قدرت نسبت به سطح و جهت تهدیدها اهمیت کمتری دارد. نظریه «موازنه تهدید» استفان والت، مدعی است که کشورها به تهدیدها واکنش نشان نمی‌دهند. آنها به برداشت خود از تهدید واکنش نشان می‌دهند. سطح تهدیدی که کشور پدید می‌آورد نه فقط به قدرت کلی آن، بلکه به مجاورت جغرافیایی، قدرت و مقاصد تهاجمی‌اش بستگی دارد. (۱۳)

از دید واقع‌گرایان و نواقعی‌گرایان، روابط بین‌الملل اساساً حول قدرت و امنیت در مناسبات میان دولت‌ها دور می‌زند. اصل مسأله دولت‌ها و قدرت آنها با توجه به پیامدهای آنارشی، عدم امنیت آنهاست. در اندیشه واقع‌گرای، قدرت مهم‌ترین ابزار تأمین امنیت است و ارزیابی آنها از قدرت نظامی آغاز می‌شود. از نظر واقع‌گرایان، عدم امنیت اصلی‌ترین مسأله، قدرت مهم‌ترین ابزار، دولت مهم‌ترین بازیگر، و جنگ، بارزترین جلوه بروز ناامنی در عرصه بین‌المللی است. (۱۴)

در عین حال، نظریه واقع‌گرای و نواقعی‌گرای، به دلیل ناتوانی در پیش‌بینی پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی در اثر دگرگونی‌های داخلی، به شدت مورد انتقاد قرار گرفتند. نظریه‌های جدید، واقع‌گرایان را به بی‌توجهی به ساخت دولت و عوامل درونی تأثیرگذار بر رفتار آن متهم کردند. (۱۵)

این اتهامات با رشد فزاینده جهانی‌شدن و ظهور بازیگران فراملی و فروملی، که تلاش می‌کنند خود را از چنبره حاکمیت دولت‌ها بیرون بکشند، سرعت بیشتری گرفت. به علاوه، منتقدین نواقعی‌گرای تأکید دارند که توزیع قدرت در عرصه بین‌المللی، قادر به تبیین متغیرهای متعدد جنگ و صلح نیست. (۱۶)

در مقابل این تحولات و نقدهای صورت‌گرفته، نواقعی‌گرایان به دو گروه تدافعی و تهاجمی تقسیم شدند. گروه تدافعی موازنه دفاعی را مطرح و در تبیین جنگ و صلح متغیرهایی مانند فرهنگ و نهادهای داخلی را وارد ادبیات خود نمود. (۱۷)

به این ترتیب، نواقعی‌گرای تدافعی، نوعی تکثر در عوامل مؤثر در برقراری امنیت و بروز ناامنی در جهان را قبول کرد. با حملات ۱۱ سپتامبر، که در آن برای نخستین بار یک گروه غیردولتی به این شکل از قدرت عریان علیه تنها ابرقدرت جهان استفاده کرد، زمینه برای ارزیابی اصل دیگر واقع‌گرای در مورد دولت، به عنوان تنها بازیگر روابط بین‌الملل و نقش ایدئولوژی در مباحث امنیتی آینده، را بیش از پیش فراهم نمود. (۱۸)

اکنون با توجه به اهمیت تروریسم غیردولتی و نقش اساسی آن در ایجاد ناامنی در جهان، پرسش مهم

این است که آیا واقع‌گرایی با آن پیش‌فرض‌های خود در مورد دولت، قادر به توصیف، تبیین و پیش‌بینی موضوعات و مسایل امنیتی جهان امروز خواهد بود؟ (۱۹)

۳. لیبرالیسم کلاسیک: صلح لیبرالی

لیبرالیسم کلاسیک ضمن قبول وجود آنارشی در عرصه بین‌المللی، با انتقاد از سیاست قدرتمندانه واقع‌گرایی معتقد است که صلح نه با موازنه قدرت و تسلیح هر چه بیشتر کشورها، بلکه از طریق گسترش حکومت‌های دموکراتیک در جهان میسر است. این دیدگاه، که به نظریه صلح لیبرالی معروف است، با این گزاره بیان می‌شود که حکومت‌های مردم‌سالار هیچ‌گاه به جنگ علیه یکدیگر اقدام نمی‌کنند. جان اوئن معتقد است اندیشه‌های لیبرالی بر این دولت‌ها حاکم است و شهروندان این کشورها قدرت اعمال نفوذ بر تصمیمات حکومت را دارند. آزادی بیان و انتخابات منظم رقابتی برای تعیین مقام‌ها، از ویژگی‌های اساسی این نوع نظام‌هاست. اختیار اعلان جنگ در دست مقام‌هایی است که مردم انتخابشان می‌کنند. ایدئولوژی و نهادهای لیبرال، توأم با هم، سبب برقراری صلح می‌شود. مردم به دنبال صیانت نفس و رفاه هستند و برای پیگیری این دو، نیاز به آزادی دارند. آزادی نیز در گرو صلح و آرامش به دست می‌آید. افراد نفع مشترک در برقراری صلح دارند و منافع ملی ایجاب می‌کند که مردم‌سالاری‌ها با یکدیگر در صلح و سازش باشند. (۲۰)

نظریه‌های صلح مردم‌سالارانه را نوعاً به دو دسته نظریه‌های ساختاری و هنجاری تقسیم می‌کنند. در نظریه‌های ساختاری، صلح میان مردم‌سالاری‌ها نتیجه محدودیت‌های مادی موجود در آنها معرفی می‌شود. رؤسای قوه مجریه در دو کشور، برای آغاز جنگ باید تأیید اعضای کابینه یا قوه مقننه و در نهایت، تأیید رأی‌دهندگان را داشته باشند. نظریه هنجاری، علت صلح مردم‌سالارانه را اندیشه‌ها و هنجارهای مورد اعتقاد مردم‌سالاری‌ها می‌داند. آنها جنگیدن با یکدیگر را کاری ناعادلانه یا نسنجیده می‌دانند و همان هنجار مصالحه را که در داخل مرزهایشان به خوبی به آنها نتیجه می‌بخشد، در روابط با یکدیگر نیز به کار می‌گیرند. (۲۱) اوئن معتقد است که نباید بین ساختارها و هنجارها تمایز قایل شد. آنها به تنهایی توانایی تبیین صلح مردم‌سالارانه را ندارند. (۲۲)

مردم‌سالاری‌ها همانند ژانوس^۱ دو چهره دارند. در حالی که با هم نمی‌جنگند، به دفعات با رژیم‌های اقتدارگرا درگیر جنگ و منازعات نظامی می‌شوند. مردم‌سالاری‌ها از آن رو با هم نمی‌جنگند که یکدیگر را متمایل به صلح‌جویی می‌انگارند و براساس همین انگاره دست به عمل می‌زنند. این هنجارها، هویت جمعی آنها را در روابط بین‌الملل می‌سازد. آنها بر اساس هویت جمعی‌شان، جوامع امن کثرت‌گرا را ایجاد می‌کنند، بر موانع موجود در راه همکاری بین‌المللی فائق می‌آیند و نهادهای بین‌المللی تشکیل می‌دهند. (۲۳)

۴. نئولیبرالیسم نهادگرا

نئولیبرالیسم نهادگرا، یکی از نظریه‌های جریان اصلی و از گرایش‌های مهم لیبرالیسم است که ضمن تأکید بر نقش مهم دولت‌ها در عرصه بین‌المللی و در برقراری صلح و امنیت، به روابط در فراسوی دولت‌ها نظر دارد. این نظریه، ریشه در اندیشه‌های کانت برای تشکیل حکومت جهانی و آرمان‌گرایی اوایل سده بیست دارد و با تعمیق وابستگی متقابل میان کشورها، گسترش نهادها و سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی، بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است. نئولیبرالیسم نهادگرا نیز همانند واقع‌گرایی قبول دارد که عرصه بین‌المللی، عرصه آناژشی است و چنین فضایی امنیت ملی و بین‌المللی را به خطر می‌اندازد، اما برای حفظ امنیت راه حل متفاوتی دارد. صاحب‌نظران این نظریه بر این باورند که برای ایجاد امنیت و حفظ صلح باید رفتار دولت‌ها مهار و به آنها لگام زده شود و این کار با ایجاد سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی میسر است. در عین حال، پرسش این است که نهادها چگونه می‌توانند دولت‌های دارنده منافع متعدد و متنوع را تحت تأثیر قرار دهند؟

این تأثیرگذاری به دو صورت تحقق می‌یابد. نخست اینکه روابط و پیوندها میان افراد، گروه‌ها، مؤسسات و شرکت‌های فنی و تخصصی غیردولتی، هر روز در حال وسیع‌تر و عمیق‌تر شدن است و نقش آنها در عرصه بین‌المللی به شکل فزاینده‌ای افزایش می‌یابد. چیزی که از نظر کوهن و نای، به عنوان مهمترین صاحب‌نظران این نظریه، تا کنون نادیده گرفته شده است. از نظر آنها، «تماس‌ها، ائتلاف‌ها و مبادلات، در ورای مرزهای دولت‌ها که ارکان

سیاست‌گذاری خارجی اصلی حکومت‌ها کترلی بر آنها ندارند، صورت می‌گیرد.» (۲۴) دوم اینکه سازمان‌ها، نهادها و رژیم‌های بین‌المللی، فراتر از اراده و منافع صرف دولت‌ها در عرصه بین‌المللی ایفای نقش می‌کنند. با توجه به انتخاب عقلانی در رفتار دولت‌ها، آنها مایلند از طریق همکاری به منافع‌شان دست یابند. این منافع به خاطر نقشی که نهادها و رژیم‌های بین‌المللی دارند، از طریق همکاری با آنها بهتر تأمین می‌شود. این نهادها با ایجاد قواعد و هنجارهای عام، ارائه اطلاعات لازم به کشورهای مختلف، فراهم آوردن زمینه گفتگو میان بازیگران متعدد عرصه بین‌المللی و بالاخره، در مرحله پیشرفته، ایجاد ساختار واحد، شفاف‌سازی روابط دولت‌ها و حل معمای امنیت در عرصه بین‌المللی، که عنصری مؤثر در ناامنی بین‌المللی محسوب می‌شود، نقش اساسی در برقراری امنیت ایفا می‌کنند. (۲۵)

با وجود این، رقابت غیرقابل کنترل دولت‌ها در عرصه‌های مختلف، از جمله در عرصه سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، فقدان سازوکارهای الزام‌آور برای اجرای قواعد و مقررات این سازمان‌ها و عدم التزام و پای‌بندی قدرت‌های بزرگ به اصول اخلاقی و هنجارهای عام بین‌المللی، موجب بروز بعد دیگر معمای امنیت شده که به تهدید قدرت هژمون برمی‌گردد. (۲۶) ابرقدرت‌ها به خاطر قدرت غیرقابل رقابتی که به دست می‌آورند، کل ساختار و قواعد و مقررات نهادها و رژیم‌های بین‌المللی را تحت تأثیر قرار داده و بازیگران دیگر را در برابر قبول سلطه و یا ناامنی قرار می‌دهند. در این حالت، امنیت دولت‌های دیگر شدیداً تحت تأثیر معنا و معادلات امنیتی مورد نظر دولت هژمون قرار می‌گیرد. در نظام تک‌قطبی، این نوع معمای امنیت بیش از نظام چندقطبی خطرناک می‌شود. تلاش قدرت‌های بزرگ در دوره بعد از فروپاشی شوروی برای ایجاد اتحادیه‌ها و قطب‌های مختلف قدرت، در این راستا قابل درک است. در عین حال، سرشت متفاوت و موانع گسترده موجود در راه تبدیل شدن آنها به بازیگران کامل در عرصه بین‌المللی، همراه با نادیده‌گرفتن بازیگران هویتی امنیت بین‌المللی، مثل گروه‌های تروریستی، موجب شده‌اند که اهداف مورد نظر طرفداران نظریه نئولیبرالیسم نهادگرا، آن‌گونه که مد نظر بود، تحقق نیافته و به آن مرحله از کارآمدی نرسد تا بتواند امنیت بین‌المللی را تأمین کند. همچنین، تمرکز نهادگرایان بر دولت‌ها و نهادهای بین‌دولتی و تخصصی و همینطور، سازوکارهای جلوگیری از بروز منازعه و ناامنی، در قالب همین نوع

سازمان‌ها، موجب غفلت آنها از گروه‌ها و کنشگرانی شده است که در چند سال نخست آغاز سده جدید، بیشترین ناامنی را در عرصه بین‌المللی پدید آورده‌اند.

ب. سازه‌انگاری: برساخته‌بودن امنیت و امنیت هویتی

سازه‌انگاری در پاسخ به تحولات شگرف دهه ۱۹۸۰ و به دنبال بروز تغییرات اساسی در سیاست خارجی شوروی در دوره گورباچف به وجود آمد. در این دوره، مناظره نواقح‌گرایی و نئولیبرالیسم، که به مناظره نو-نو معروف بود، در جریان بود، اما به نظر می‌رسد تبیین آنها از وقایع چندان قانع‌کننده نبود و در نتیجه، نظریه‌های انتقادی بستر مناسب‌تری برای مطرح‌شدن یافتند. (۲۷)

ریشه‌های فلسفی این نظریه به اندیشه کانت و زبان‌شناسی ویتگنشتاین^۱ برمی‌گردد و نظریه‌پردازان آن بر این باورند که این ساختارهای زبانی است که به واقعیت اجتماعی شکل می‌دهند. انگاره اصلی سازه‌انگاری این است که بدون مسأله‌بودن واقعیت بیرونی، موضوع شناخت^۲ غیرقابل قبول است و شناخت جهان به عنوان نوعی ساخت‌یابی اجتماعی، از طریق مشارکت معانی و فهم‌های بین‌ذهنی به صورت چندجانبه صورت می‌گیرد. سازه‌انگاری سیاست بین‌الملل را بر اساس هستی‌شناسی رابطه‌ای می‌بیند و بر خلاف جریان اصلی که بنیادی‌ترین فاکت‌ها در مورد جامعه را سرشت و سازماندهی نیروهای مادی می‌داند، بر عوامل فکری و معناگرایانه مانند فرهنگ، انگاره‌ها، هویت، هنجارها و ارزش‌ها تأکید دارد. کانون توجه سازه‌انگاری بر ابعاد غیرمادی روابط بین‌الملل، برساخته‌بودن امور واقع، قوام‌دهی متقابل ساختار و کارگزار، نقش هویت در درک کنشگران از تهدید و امنیت و نقش قواعد در نظم‌دادن به امور و روابط اجتماعی است. (۲۸)

1 . Wittgenstein

2 . objective

۱. نقد جریان اصلی: اجتماعی و بر ساخته بودن امنیت

نظریه سازه‌انگاری، سخن خود در روابط بین‌الملل را با زیر سؤال بردن پیش فرض اساسی واقع‌گرایی در مورد سرشت آنارشیکی نظام بین‌الملل آغاز می‌کند که عملاً اساس نگرش این نظریه‌ها در مورد امنیت بین‌الملل نیز می‌باشد. (۲۹) طرفداران سازه‌انگاری می‌گویند: «برخلاف تصور عمومی از روابط بین‌الملل، مردم هرگز در وضع طبیعی قرار نداشتند.» (۳۰) از نظر انف، فرض آنارشی نادرست است؛ زیرا وجود حکم^۱ مستلزم وجود دولت نیست. حکم اعمال کارآمد نفوذ است که در عرصه بین‌المللی همواره وجود دارد. (۳۱) الکساندر ونت، آنارشی را چیزی می‌داند که دولت‌ها از آن می‌فهمند. از نظر وی، آنارشی به عنوان گرایش به اقدام خودمختارانه، در دو سطح خرد و کلان قابل طرح است که تا کنون سطح خرد آن مورد توجه بوده و بر اساس آن کشورها در پی حاکمیت بیشتر بودند. در عین حال، بعد دیگر آنارشی در سطح کلان مطرح است که در آن، گرایش به حاکمیت در سطح وسیع جهانی است. (۳۲)

به طور کلی، سازه‌انگاری از برخی مفاهیم اساسی روابط بین‌الملل مثل آنارشی و موازنه قدرت، روابط بین هویت و منافع دولت، درک و فهم قدرت، ابعاد تغییر سیاست جهان و رابطه ساختار و کارگزار، فهم‌های جدیدی ارائه می‌کند. تأکید آن بر انگاره‌های ذهنی^۲ و فهم بیناذهنی، تأثیر بسزایی در درک نقش و نفوذ انگاره‌ها و برداشت‌ها بر ساختار روابط بین‌المللی در دو دهه اخیر داشته است. (۳۳) برنامه پژوهشی سازه‌انگاری، مسایل خاص خود را دارد که بر مفاهیمی چون نقش فرهنگ و هویت در سیاست جهان و تنویریه کردن سیاست و فرهنگ داخلی در نظریه روابط بین‌الملل بنا می‌شود. (۳۴)

در حوزه امنیت، سازه‌انگاری مفهوم تهدید عینی را باطل می‌شمارد. ریس - کاپن می‌گوید:

«برداشت ما از تهدید، برخاسته از ساختار شبه‌عینی قدرت در نظام بین‌المللی نیست، بلکه بازیگران از روی ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر فرایندهای سیاسی داخلی، که به هویت شرکای‌شان در نظام بین‌المللی شکل می‌بخشد، رفتار خارجی آنها را استنباط می‌کنند.» (۳۵)

1 . rule
2 subjective ideas

از نظر آنها، اتحادها و ائتلاف‌ها بر خلاف نظر واقع‌گرایان، نه صرفاً بر اساس تهدید، بلکه بر اساس ارزش‌های مشترک شکل می‌گیرند. این نهادها، تجلی بنیادین ارزش‌ها هستند و در امور بین‌الملل نقش اساسی ایفا می‌کنند. هویت ملی به دولت‌ها کمک می‌کند تا بر اساس برداشتی که از خود دارند، تهدیدهای امنیت ملی را تعریف و به سازوکارهای شکل‌دادن به متحدین اقدام کنند. (۳۶) دولت‌ها، بر اساس هویت‌شان، دشمنان، رقبا و دوستان خود را درک می‌کنند و در این فرایند، هویت خود را تعریف و بازتعریف می‌نمایند. آنها بر اساس انتظاری که از دیگران دارند، رفتارشان را تنظیم می‌کنند. (۳۷)

تأکید سازه‌انگاری بر نقش فرهنگ و هویت در روابط بین‌الملل و مطالعات امنیتی، توجهات را به سوی رویارویی فرهنگ‌ها و نقش آن در بروز منازعات جلب کرده است. هرچند نقش فرهنگ در بروز منازعات، از قدیم مورد توجه بود و ایدئولوژی به صورت یکی از عوامل مؤثر در بروز و تداوم جنگ سرد مطرح می‌شد و بعد از آن نیز نظریه برخورد تمدن‌ها، نمادی از تأکید نظریه‌پردازان امنیتی به مقوله فرهنگ بود، (۳۸) اما نقش فرهنگ و چگونگی تأثیرگذاری آن در نظریه سازه‌انگاری، تئوریزه و به آن نقش متغیر مستقل داده شده است. در نظریه سازه‌انگاری، نقش فرهنگ به عنوان عامل شکل‌دهنده به هویت دولت‌ها و برداشت آنها از خود و دیگران بروز می‌یابد.

۲. از امنیت فیزیکی تا امنیت هویتی

سازه‌انگاری، هویت را، به عنوان دستورالعمل، وارد بررسی‌های امنیتی و سیاست خارجی دولت‌ها کرد. از نظر سازه‌انگاری، دولت‌ها بر اساس تعریفی که از خود دارند، در عرصه بین‌المللی دست به اقدام می‌زنند. هویت دولت‌ها در تعامل با دیگران و به صورت اجتماعی شکل می‌گیرد و قوام می‌یابد. (۳۹) سازه‌انگاران، در مبحث تأثیر هویت بر امنیت، قدم فراتر گذاشته و با نقد و ارزیابی مجدد یکی دیگر از اصول بنیادی واقع‌گرایی به نام معمای امنیت، هویت را فراتر از امنیت تلقی کرده و به امنیت هویتی می‌پردازند تا به این پرسش پاسخ دهند که چرا برخی از دولت‌ها در منازعاتی وارد می‌شوند که نفع راهبردی در آن ندارند؟ از نظر طرفداران سازه‌انگاری، برخی دولت‌ها در پی احتراز از معمای امنیتی، که قلب نظریه

واقع‌گرایی ساختاری است، نیستند. از نظر نظریه‌پردازان سازه‌انگاری، عادی‌شدن^۱ احساس امنیت می‌آورد؛ حتی اگر این عادی‌شدن مربوط به عادی‌شدن خطرهای امنیتی باشد. در این حالت، ممکن است دولت امنیت‌خواه عقلانی به منازعه کشیده شود. امنیت‌خواهی هویتی، نور جدیدی بر منازعات غیرعقلانی می‌تاباند و راههای جدیدی برای پژوهش در روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد. (۴۰) در نگاه سنتی به امنیت، فرض این است که دولت‌ها تنها در پی امنیت فیزیکی هستند و به دیگران هم آسیب فیزیکی می‌زنند، اما استدلال می‌تزن این است که امنیت فیزیکی تنها امنیتی نیست که دولت‌ها در پی آن هستند. امنیت هویتی می‌تواند در اثر روابط خودتخریب‌گر تأمین شود که در این صورت، با امنیت فیزیکی در تعارض قرار می‌گیرد و ممکن است دولت‌ها بدون توجه به امنیت فیزیکی، به منازعه روی آورند. (۴۱) تعامل منازعه‌آمیز به تداوم و درونی‌شدن منازعه منجر گردیده و در نتیجه، به هویت آنها تبدیل می‌شود. تکرار این نوع تعامل، آن را به امری عادی تبدیل کرده و به حفظ هویت آنها می‌انجامد. اگر این موضوع اتفاق بیفتد، تغییر منازعه معماگونه سخت‌تر از آن چیزی است که واقع‌گرایان می‌گویند. برخلاف معمای امنیت، اینجا شناخت است که موجب تداوم منازعه و امنیت می‌شود. (۴۲) موقعی که دولت‌ها در روندی قرار گیرند که در آن عادی‌شدن رقابتی شکل گرفته باشد، دولت به رقابت، به عنوان هدف، تعلق خاطر پیدا می‌کند. امنیت فیزیکی از سوی دیگران به رسمیت شناخته نمی‌شود. امنیت هستی‌شناسانه^۲ به صورت رویه‌های رقابتی به رسمیت شناخته شده، تکرار و تقویت می‌شوند و عادی‌شدن، از هویت رقابت‌گران حمایت می‌کند. (۴۳) به این ترتیب، آنچه در اول وسیله تأمین امنیت بود، در پایان، به هدف تبدیل می‌شود و برای حفظ ظرفیت کارگزاری، لازم است منازعه به طور مداوم بازتولید گردد. وابستگی به رقابت عادی‌شده، بیش از آنکه در سطح گفتمانی باشد، در سطح عملی است. دولت‌ها در رقابت عادی‌شده، در سطح عمیق‌تر، منازعه را به همکاری ترجیح می‌دهند؛ زیرا آنها تنها در منازعه متوجه می‌شوند که کی هستند. امنیت هستی‌شناسانه مشخص می‌کند که چرا دولت‌ها در جایی که منازعه‌ای بر سر منافع ندارند، با هم درگیر می‌شوند. (۴۴)

1 . routine

2 . ontological security

سازه‌انگاری نقش برجسته‌ای در ایجاد تحولات اساسی در مفهوم امنیت بین‌المللی ایفا کرد. این تحولات، هم در حوزه هستی‌شناسی و هم در حوزه معرفت‌شناسی بود. امنیت بر وضعیت مادی بیرونی دلالت ندارد، بلکه مفهومی است اجتماعی، بین‌ذهنی و معنایی که در فرایند اجتماعی برساخته‌شده و قوام می‌یابد. فرهنگ و هویت در این ساخت‌یابی نقش اساسی دارند. توجه به امنیت انسانی، به عنوان مرجع نهایی امنیت و گرایش به مفاهیم جهان‌شمول در امنیت جهانی، از ویژگی‌های نظریه سازه‌انگاری است. این نظریه، امنیت هستی‌شناسانه یا امنیت هویتی را در برابر امنیت فیزیکی مطرح کرده و تلاش دارد، از این طریق، به این پرسش پاسخ دهد که چرا برخی دولت‌ها به‌رغم عدم تعارض منافع راهبردی با یکدیگر، به منازعه میان خود تداوم می‌بخشند؟ اگرچه موضوع برساخته‌بودن امنیت از سوی سازه‌انگاری مطرح شد و تحولی اساسی در مطالعات امنیتی به وجود آورد، اما این نظریه در چارچوب نظریه‌های شالوده‌شکن قرار ندارد؛ زیرا نظریه‌های شالوده‌شکن گامی فراتر نهاده و اصول بنیادی معرفت‌شناسی تجربه‌گرایی و خردگرایی را رد می‌کنند. در مبحث بعد، به این اندیشه‌ها و تفاوت نگرش آنها نسبت به جریان اصلی اشاره خواهد شد.

ج. پسااثبات‌گرایی: امنیت در عصر نارویدادها

پسااثبات‌گرایی، به مجموعه نظریه‌هایی اطلاق می‌شود که به لحاظ هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی در برابر اثبات‌گرایان قرار دارند. آنها بر خلاف اثبات‌گرایان، قدرت، شناخت و آگاهی را نه واقعیتی مادی، بلکه برساخته‌ای اجتماعی می‌دانند. در پسااثبات‌گرایی، پنج دیدگاه واقع‌گرایی علمی، هرمنوتیک، نظریه انتقادی، دیدگاه فمینیستی و پسانوگرایی را می‌توان از هم بازشناخت. با توجه به اینکه فقط سه دیدگاه آخری در خصوص امنیت نظریه‌پردازی کرده‌اند، در این مبحث صرفاً به نظرات آنها اشاره می‌شود.

اثبات‌گرایان چهار مفروضه بنیادی دارند که عبارتند از: (۱) حقیقتی عینی وجود دارد که می‌شود آن را کشف کرد. (۲) ابزار کشف حقیقت خرد است و فقط یک شکل خردورزی و استدلال وجود دارد. (۳) ابزار خردورزی، تجربه‌گرایی است که به تحلیل‌گر امکان می‌دهد قضایا را به آزمون بکشد. (۴) می‌توان بین مشاهده‌گر و امر مورد مشاهده تمایز گذاشت. (۵)

پسائبات گرایان، هر چهار مفروضه را مردود می‌شمارند. آنها خرد را ابزاری برای ساکت کردن دیگران می‌بینند و به جای آن، بر ساخت و پرداخت اجتماعی آگاهی و شناخت تأکید می‌کنند. به نظر ایشان، تفکیکی بین نظریه و عمل وجود ندارد.

۱. فمینیسم

فمینیسم، یکی از نظریه‌های مهم پسائبات‌گرایی است. از نظر نظریه‌پردازان این رویکرد، فهم مسأله امنیت ملی مستلزم درک گسترده‌ای از سطوح اساسی تحلیل‌ها و موضوعاتی است که مطالعات بین‌المللی را تشکیل می‌دهد. گرچه امنیت ملی، در ظاهر، به سطح دولتی مربوط است، اما ارتباطات بین این سطح با سطح فردی، منطقه‌ای و سیستمی، به گونه‌ای قوی و متعدد است که کسی نمی‌تواند منکر آن شود. همچنین، گرچه امنیت ملی، به ظاهر، بر جنبه‌های سیاسی و نظامی متمرکز است که در آنها دولت نقش اساسی دارد، ولی این ایده را بدون توجه به نقش آفرینان و پویای ابعاد اجتماعی اقتصادی و زیست‌محیطی نمی‌توان فهمید. مفهوم امنیت باعث می‌شود که سطوح و حوزه‌های مزبور، چنان به یکدیگر متصل شوند که ارائه تصویری یکپارچه از کل آن ضروری گردد. (۴۶)

دیدگاه فمینیست، جهان را مبتنی بر وابستگی متقابل می‌بیند و به جای تقابل جنگ و صلح، به نوعی صلح ایجابی و گسترده می‌اندیشد و تلاش می‌کند، به گونه‌ای نظامی و زمینه‌مند، ساختارهای جنسیتی قدرت و امنیت را نمایان سازد. فمینیست‌ها با نقد رویکرد واقع‌گرایی به نظام بین‌المللی، که از زنان به عنوان تولیدکنندگان دانش غافل است و به شدت تحت تأثیر تصمیم‌گیران قرار دارد، بر مفهوم «همکاری همدلانه» تأکید می‌کنند که هدف آن ایجاد نوعی احساس همبستگی بین گروه‌های مختلف، ترویج مذاکره مداوم به جای سلطه و اشاعه ذهن‌باوری است. بدین ترتیب، فمینیسم می‌تواند از تکیه انحصاری واقع‌گرایان بر دولت‌های ملی، تکیه نواقع‌گرایان بر همکاری خودیارانه، و تکیه نسبی‌گرایانه بر نبود منافع مشترک فراتر رود. (۴۷) هدف آنها به چالش طلبیدن و واسازی رویه‌های مردسالارانه‌ای است که هر موجود دیگری را سرکوب و تحقیر می‌کنند. همچنین، آنها به دنبال ایجاد رویه‌ها و فرایندهای

مساوات طلبانه و غیرسلسله‌مراتبی و ساختارها و ابزارهای تصمیم‌گیری شبکه‌ای مبتنی بر روابط متقابل هستند. (۴۸)

فمینیست‌ها در حوزه امنیت نیز برخلاف تکیه واقع‌گرایان بر بازیگران دولتی غیرمشخص و مجزایی که در عالم سیاست عالی عمل می‌کنند، روی شبکه درهم تنیده روابط متقابل فردی و غیرفردی تکیه می‌کنند که بازیگر دولتی را حفظ می‌کند. بر این اساس، هر دو حوزه خصوصی و عمومی به امنیت دست می‌یابند. از نظر آنها، نامنی ریشه در آن گونه روابط قدرت و سلسله‌مراتبی دارد که بر اساس خشونت و نابرابری استوار است. (۴۹) در عین حال، الگوی فمینیست‌ها درباره امنیت دچار شیء‌انگاری قدرت در شکل دولتی آن نمی‌شود و اساساً مرزهای جداسازانه‌ای مانند مرزهای کشورهای را یکی از عوامل قطب‌بندی و تقسیم‌بندی و در نتیجه، تداوم نامنی می‌شناسند. نظریه‌پردازان فمینیسم، به جای تأکید بر امنیت و تمامیت ارضی دولت‌های ملی، بر سیاست عادی دولت تکیه می‌کنند؛ یعنی روی امنیت افراد و جوامعی که دولت به آنها متکی است. (۵۰)

فمینیست‌ها بر این عقیده‌اند که امنیت باید خشونت ساختاری را هم در بر بگیرد. منظور از خشونت ساختاری، کاهش امید به زندگی در نتیجه ساختارهای سرکوب‌گرانه سیاسی و اقتصادی است. (مانند زیادتربودن مرگ و میر نوزادان زنان تهیدستی که از دسترسی به خدمات و مراقبت‌های بهداشتی محروم‌اند). نادیده‌گرفتن خشونت ساختاری به معنای نادیده‌گرفتن امنیت اکثریت ساکنان کره زمین است. (۵۱) بنابراین، فمینیست‌ها نه فقط دولت را مرجع امنیت نمی‌دانند، بلکه آن را به عنوان نمادی از خشونت ساختاری قلمداد می‌کنند که به ناامنی در سطح وسیع دامن می‌زند. البته، این به معنای قبول نظام آنا‌رشی نیست، بلکه به منزله ارائه تفسیر و روایتی متفاوت از روایت رسمی و پرداختن به مسایل و موضوعاتی است که آنها نادیده می‌گیرند. افراد، مرجع امنیت محسوب می‌شوند و برقراری امنیت نیز باید از سطح فردی شروع شود و با تضعیف و نابودی ساختارهای سرکوب‌گرانه، در ابعاد اقتصادی و سیاسی، پیش رود.

۲. پسانوگرایی

برسازی اجتماعی در پسانوگرایی نیز جایگاهی محوری دارد. پسانوگرایان همه دعاوی شناخت و آگاهی را ساخته و پرداخته اجتماع (بیناذهنی) می‌دانند و نه یافته‌ای عینی که به کمک روشی خنثی به دست آمده باشد. روایت‌های افراطی پسانوگرایی را در دیدگاه نویسندگانی همچون ژان فرانسوا لیوتار و ژان بودریار می‌توان دید. آنها دولت را محصول مدرنیته می‌دانند و مدرنیته نیز تعریف امنیت را در گرو تعریف دولت قرار می‌دهد. از نظر آنها، دولت پدیده و محصولی سیاسی است و تأمین اهداف آن متضمن تمایز میان خود و دگر است. این دگر، غیر، بیگانه، خارجی و دشمن است که مرزهای دولت (خود) را مشخص می‌سازد. بنابراین، سامان سیاسی در درون نظام بین‌الملل مبتنی بر حکمی خشن در تمایز بین دوست و دشمن و درون (خودی) و برون (دگر) است که خود همواره مفهومی نزاع‌گونه می‌باشد. (۵۲)

پسانوگرایان، گفتمان مدرنیته و گزاره‌های جدی آن را در حوزه مباحث امنیت به چالش می‌کشند. آنان معتقدند که عصر ما عصر عبور از حصار نظام‌های معرفتی سنتی و مدرن است. پسانوگرایی با تمامیت، وحدت و فراگیری بیگانه است و بر تکثر و تمایز تأکید می‌کند و آن را ارج می‌نهد. پسانوگرایان می‌گویند دهه پایانی سده بیستم، در مقیاسی وسیع و بی‌سابقه، شاهد بربادرفتن معانی بوده است. از نظر بودریار، اکنون وجه مشخصه شرایط بشری فراواقعیت^۱ است که در چارچوب آن، رسانه‌های نو، هم به واقعیت اجتماعی شکل می‌دهند و هم آن را بازمی‌نمایانند. (۵۳) تمایز میان حقیقت و دروغ‌پردازی دیگر قابل تشخیص نیست. در شرایط فراواقعیت نمی‌توان از آنچه حواس انسان درک می‌کند، مطمئن بود. اهمیت فراواقعیت در مطالعات امنیتی، زمانی آشکار می‌شود که بودریار، بر اساس این دیدگاه، به بررسی جنگ خلیج فارس (۱۹۹۱) می‌پردازد. به گفته وی، شرایط این جنگ در همه سطوح، از هسته سیاست‌گذاری گرفته تا جبهه جنگ، از طریق شبیه‌سازی به کمک بازی‌های جنگی تولید شده بود. (۵۴) بودریار می‌گوید:

«بشر پا به دوره بی‌تفاوتی نهایی گذاشته که در آن، گذار به جنگ یک نارویداد است؛ چیزی که یا رخ نخواهد داد یا آنکه رخ‌دادنش مورد توجه قرار

نخواهد گرفت؛ زیرا ما ابزارهای تشخیص واقعیت از هم‌تراز شبیه‌سازی شده‌اش

را از دست داده‌ایم» (۵۵)

در فضای جدید نظریه‌پردازی، موج جدیدی در مباحث امنیتی آغاز شد که متقدم بر ساختارهای مدنی، رسمی و بین‌المللی، در بستر فکری - فلسفی، بر الگوهای شناخت و جهان‌بینی انسان امروزی تأثیر می‌گذارد و ذهنیت و مفروض‌های بدیهی او را به چالش می‌کشد. در بستر چنین گفتگویی:

«هیچ واقعیتی خارج از متن وجود ندارد، هیچ دالی (مفهومی) به مدلول

(مصادیق) واحد و ثابتی رجوع نمی‌دهد، هیچ حقیقت و هویتی ناب و پایدار

نیست، هیچ قدرتی بدون مقاومت نیست و هیچ جامعه امنی فاقد ناامنی

نیست» (۵۶)

۳. نظریه انتقادی

نظریه انتقادی، به دو مفهوم عام، به دیدگاه‌های مقابل جریان اصلی، و دیدگاه خاص که متأثر از مکتب فرانکفورت است، اطلاق می‌شود. (۵۷) در اینجا، مفهوم خاص مد نظر است که در سنت مارکسیسم ریشه دارد، اما از بسیاری جهات مهم از آن جداست. این نظریه بر طبقه متمرکز نمی‌شود، بلکه با نگاهی فراخ‌تر، دیگر اشکال پردشدگی از اجتماع را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. نظریه انتقادی، نظریه‌ای درباره تشخیص ساختارهای سلطه و تلاش برای ویران ساختن این ساختارها و رهایی‌بخشیدن به محرومان است. (۵۸)

در حوزه امنیت، نظریه انتقادی خواهان شناسایی این مسأله است که سرچشمه‌های عدم امنیت بشر به مراتب دامنه‌دارتر از آن چیزهایی است که از دیرباز در حوزه علایق صاحب‌نظران راهبردی قرار داشته است. برای نظریه‌پردازان انتقادی، این پرسش مطرح است که با حذف دیگر مسایل از دستور کار امنیت، منافع چه کسانی برآورده می‌شود؟ فراخ‌نگری و ژرف‌اندیشی، آشکار خواهد ساخت که بررسی‌های امنیتی دوران جنگ سرد، چیزی جز ایدئولوژی انگلیسی - آمریکایی دولت‌مدار دموکراتیک و نظامی‌گرا نبوده است. (۵۹)

بررسی‌های انتقادی امنیت در پی مشخص‌سازی ساختن مطروشدگان از اجتماع و ارزیابی راهبردها از منظر توان‌رهای بخشیدن به آنهاست.

نتیجه‌گیری

مفهوم امنیت در عرصه مباحث و سیاست‌گذاری‌های امنیتی، دگرگونی‌های چشمگیری داشته است. مرور اجمالی نظریه‌های مطرح در مطالعات امنیتی، نشان‌دهنده روندی پرفراز و نشیب است که در آن، نظریه‌ها از ساده‌سازی، بدیهی‌انگاری و یک‌جانبه‌گرایی به سوی تلقی پیچیده‌بودن امور امنیتی، برخورداری امنیت از سطوح و ابعاد گوناگون غیرمادی و اجتماعی‌بودن امنیت متحول شده‌اند. نظریه‌های امنیت از آرمان‌گرایی خوشبینانه و واقع‌گرایی بدبینانه به سرشت انسان و جوامع انسانی، شروع شده است که در آنها، امنیت دارای مصداقی عینی و بدیهی است که برای همه قابل درک می‌باشد و بدون پرسش در قالب دولت ملی و حداکثر در سطح جهانی برای دولت‌ها و به طبع برای افراد و شرکت‌های آنها فراهم می‌شود. در این رویکرد، دولت محور مطالعات امنیتی است. این موجودیت برای برقراری امنیت به وجود آمده و امنیت آن بدون پرسش امنیت افراد و اجزای تشکیل‌دهنده آن نیز محسوب می‌شود. نگاه مارکسیستی این گزاره واقع‌گرایی را به چالش کشید و امنیت دولت را نه امنیت تک‌افراد، بلکه طبقه سرمایه‌دار اعلام کرد که برخلاف دیدگاه‌های سنتی، عملاً به ناامنی طبقات دیگر بخصوص طبقه کارگر منجر می‌شود.

در نواقح‌گرایی و نئولیبرالیسم، دولت همچنان بازیگر اصلی است و اصول اساسی آنها در مورد امنیت مورد قبول است، اما توجه از دولت به عرصه بین‌المللی معطوف شده است. دولت‌ها، به رغم همه تفاوت‌ها در عرصه بین‌المللی، رفتار یکسانی از خود بروز می‌دهند. همه آنها در پی تأمین امنیت خود هستند که به نظر نواقح‌گرایی، ریشه در سرشت آنارشیستیک نظام بین‌المللی دارد. دولت‌ها در عرصه بین‌المللی، با معمای امنیت روبرو هستند و برای رهایی از مشکل در تقویت توان و قدرت نظامی خود برمی‌آیند که خود زنجیره‌ای از ناامنی را در عرصه بین‌المللی به وجود می‌آورد. دولت، بازیگر و مرجع اصلی امنیت است. تهدیدها عموماً ماهیت نظامی دارند و قدرت نظامی، ابزار تأمین امنیت به حساب می‌آید. اتحاد و ائتلاف‌ها، افزایش

قدرت نظامی و تقویت بازدارندگی استراتژیک، جلوگیری از دستیابی دشمن به قدرت بلامنازعه، منازعه و جنگ سرد، مفاهیم و راهبردهای اساسی این نوع رویکردهاست که نزدیک به نیم قرن بر مطالعات امنیتی در جهان سیطره داشت.

افول موقعیت جنگ، به عنوان ابزار سیاسی در مناسبات کشورها در عرصه بین‌المللی، افزایش سود اقتصادی، صلح و پیدایش وابستگی متقابل میان کشورها، رشد نظام‌های مردم‌سالار در جهان و حرکت به سوی صلح دموکراتیک در دوره جنگ سرد، پایه‌های نظری و عینی واقع‌گرایی را سست نموده (۴۰) و موقعیت نظریه‌های لیبرالی را بهبود بخشید. در نتیجه، مطالعات راهبردی به سوی مطالعات امنیتی سوق یافت. ابعاد جدیدی برای امنیت و تهدیدهای امنیتی طرح شد. مکتب کپنهاک، امنیت را نه در قالب رویکرد نظامی و استراتژیک، بلکه در قالب مباحث امنیت اقتصادی، امنیت زیست‌محیطی، امنیت اجتماعی و انسانی طرح کرد. امنیت و تهدیدهای امنیتی دیگر به تهدیدهای نظامی محدود نمی‌شد، اما دولت همچنان مرجع کرارگزار امنیت به حساب می‌آمد. (۴۱)

با وجود این، تأکید این دیدگاه‌ها بر دولت، به عنوان موجودی بسیط و بی‌توجهی به عوامل اجتماعی و ژرف‌مبانی نظری مادی‌گرایانه، نگاه تک‌بعدی به مرجع، موضوع و شیوه تأمین امنیت، موجب شد تا این رویکردها نتوانند پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای به مسایل و موضوعات امنیتی جدید بدهند. پایان جنگ سرد و گسترش فزاینده جهانی شدن در دو دهه اخیر، موجب طرح و رشد نظریه‌های جدید در روابط بین‌الملل و مطالعات امنیتی شده است که به تسامح می‌توان از آنها به عنوان پارادایم جدید در مطالعات امنیتی یاد کرد.

پارادایم جدید، که در قالب نظریه‌های اجتماعی یا نظریه‌های پسااثبات‌گرا قرار دارند، با نظریه‌های سنتی در مباحث هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی متفاوتند. آنها اصول هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی اثبات‌گرایی را رد کرده و شناخت را امری اجتماعی و بینادهنی می‌دانند که نه بر امری مادی، عینی و بیرون از فاعل شناسا، بلکه بر واقعیتی برساخته اجتماعی و بینادهنی دلالت دارد.

در مورد امنیت، آنها دیدگاه کاملاً متفاوتی دارند. از نظر آنها، سرچشمه‌های عدم/امنیت بشر به مراتب دامنه‌دارتر از آن چیزهایی است که از دیرباز در حوزه علایق صاحب‌نظران

راهبردی قرار داشته است. امنیت باید به عنوان ارزش هنجاری شناخته شود نه هدف ابزاری. امنیت، امری برساخته است و در عصر نارویدادها نمی‌توان ابزاری برای تشخیص رویدادها از امور برساخته رسانه‌ها ارائه کرد. رسانه‌های نو، هم به واقعیت اجتماعی شکل می‌دهند و هم آن را بازمی‌نمایانند. (۴۲)

در چنین شرایطی، هیچ واقعیتی خارج از متن وجود ندارد، هیچ قدرتی بدون مقاومت نیست و هیچ جامعه امنی فاقد ناامنی نیست.

به رغم وجود نظریه‌های مختلف در این پارادایم، در آنها عموماً افراد مرجع امنیت محسوب می‌شوند و برقراری امنیت نیز باید از سطح فردی شروع شده و با تضعیف و نابودی ساختارهای سرکوب‌گرانه در ابعاد اقتصادی و سیاسی پیش رود. در بحث نوع امنیت، بر امنیت هویتی و معنایی بیش از امنیت فیزیکی و مادی تأکید می‌کنند و یا برخی از آنها نگاه مادی به امنیت را نمی‌پذیرند. در این پارادایم، امنیت دولت‌محور به امنیت اجتماعی فردباور تبدیل می‌شود. در عرصه بین‌المللی نیز امنیت نه برای دولت‌ها، بلکه برای افراد و نه در قالب مرزهای ملی بلکه در سطح جهانی مطرح است. آنها ترجیح می‌دهند به جای امنیت بین‌المللی، از واژه امنیت جهانی استفاده کنند که فرد کوچکترین عنصر آن محسوب می‌شود و دارای ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی و هویتی است.

به طور خلاصه، مفهوم امنیت مسیری طولانی طی کرده و تحولاتی اساسی به خود دیده است. این مفهوم، تغییر از نظریه واقع‌گرایی تا نظریه انتقادی، از بدیهی‌انگاری تا شالوده‌شکنی، از مطالعات راهبردی تا مطالعات امنیتی، از مطالعات دولت‌محور تا مطالعات اجتماع‌محور فردباور، از مطالعات تک‌بعدی نظامی‌گرا تا مطالعات چندبعدی فراگیر، از رویارویی دو ابرقدرت تا بازیگران غیردولتی، از عصر عینی‌گرایی شالوده‌گرا تا نارویدادهای شالوده‌شکن، از امنیت فیزیکی تا امنیت هویتی، و از امنیت ملی و بین‌المللی تا امنیت جهانی فردمحور را شاهد بوده است. این تحولات، در فرایندی متقابل میان امور واقع در عرصه جهانی و نظریه‌های مطالعه امنیت بین‌المللی به وجود آمده و ابعاد متفاوتی را مطرح کرده است. با وجود این، به نظر می‌رسد معضل قدیمی امنیت در کنار مسائل جدید آن، همچنان پیش روی پژوهشگران این حوزه است و این چالش در ابعاد گوناگون نظری و عملی ادامه خواهد یافت.

یادداشت‌ها

۱. دیدگاه‌های افرادی مثل کنت والتز، میرشایمر و برژنسکی عموماً در این چارچوب قرار دارند. رک.به:
- Kenneth Waltz, *Theory of International Politics*, New York: McGraw-Hill, 1979; John J. Mearsheimer, 'The False Promise of International Institutions', *International Security*, 1994, Vol. 19, p.5-49; and Zbigniew Brzezinski, *Out of Control: Global Turmoil on the Eve of the Twenty-First Century*, New York: Scribner's, 1993.
۲. رک.به: ساموئل هانتینگتون، *برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی*، ترجمه مجتبی امیری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۳. رک.به:
- Peter Singer. *One World: The Ethics Globalization*, New Haven: Yale University Press, 2002.
۴. مشیرزاده، حمیرا، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران، سمت، ۱۳۸۴، ص ۵.
5. Edward A. Kolodziej, *Security and International Relations*, Cambridge: Cambridge University Press, 2005, p. 43.
6. Ken Booth. 'Security in Anarchy: Utopian Realism in Theory and Practice'. *International Affairs*, Vol. 67, No. 3, 1991, pP. 527-47.
7. Jennifer Mitzen., "Ontological Security in the World Politics: State Identity and Security Dilemma", *European Journal of International Relations*, Vol. 12, No. 13, p. 355.
8. Michael Mastanduno, "Toward a Realist Theory of Action", *International Studies Quarterly*, Vol. 33, No. 4, Dec. 1989, pp. 459-460.
9. David A. Baldwin. "Power and International Relations". in Waler Carlsnaes, Thomas Risse and Beth A. Simmons (eds). *Handbook of International Relations*. London: Sage, 2005. p.177.
۱۰. تریف تری و دیگران؛ *مطالعات امنیتی نوین*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۸.
۱۱. همان، صص ۲-۷۰.
۱۲. سین. لین. جونز، «واقع‌گرایی و مطالعات امنیتی» در کریگ آ. اشنایدر، *امنیت و راهبرد در جهان معاصر*، ترجمه اکبر عسگری و فرشاد امیری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۵، ص.۱۰۲.
۱۳. همان، ص. ۱۰۲.
14. Jack S. Levy. 'War and Peace' in Walter Carlsnaes; Thomas Risse and Beth A. Simmons (eds). *Handbook of International Relations*. London: Sage, 2005. p 352- 3.

۱۵. ریچارد فالک، «نظریه، واقع‌گرایی و امنیت بین‌الملل». در علیرضا طیب (گردآوری و ترجمه) *ارزیابی‌های انتقادی در زمینه امنیت بین‌الملل*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰. صص ۱۱۷-۱۱۶.
16. See John G. Ruggie. *Constructing the World Polity*. New York: Rutledge, 1998; and Jeffrey W. Taliaferro, "Security Under Anarchy: Defensive Realism Reconsidered", February 16-20, 1999, [1386/7/4] Available at: <http://www.ciaonet.org/isa/taj01/>
17. Jack S. Levy. "War and Peace", in Walter Carlsnaes; Thomas Risse and Beth A. Simmons (eds). *Handbook of International Relations*. London: Sage, 2005. p 353.
18. Gültekin Sümer. '9/11 and Its Impact on Realism', [1386/6/25]. Available at: http://www.sgir.org/archive/turin/uploads/Gultekin-september_11.pdf
19. Amentahru Wahlrab. "Realism, Security, and Democracy: A Sophisticated Realist Critique of the War on Terrorism", *Critique*, (Spring 2003), [1386/6/26]. Available at: <http://ilit.ilstu.edu/critique/spring2003/docs/awahlrab.pdf>
۲۰. جان اوئن، «چگونه لیبرالیسم موجب صلح میان مردم‌سالاری‌ها می‌شود»، در آندرو لینکلینتر (ویراسته)، *صلح لیبرالی*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۵.
۲۱. همان، صص ۸-۱۷۷.
۲۲. همان، ص ۱۷۹.
۲۳. کاپن، *پیشین*، ص ۴۶۷.
۲۴. مشیرزاده، *پیشین*، ص ۳۳.
۲۵. تری تریف و دیگران، «واقع‌گرایی و لیبرالیسم»، در اصغر افتخاری (گردآوری و ترجمه)، *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۹.
۲۶. همان، ۱۷۱-۱۷۰.
27. See, David Baldwin (ed). *Neorealism and Neoliberalism: The Contemporary Debate*, New York: Colombia University Press, 1993.
۲۸. در مورد سازه‌انگاری به نوشته‌های الکساندر ونت، نیکلاس انف، دسلر، و کاتزنتاین مراجعه کنید.
۲۹. ر.ک.به: ونت، آکساندر، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۴.
30. Alex J. Bellamy. *Security Communities and their Neighbors: Regional Fortresses or Global Integrators?* London: Palgrave, 2004. p. 6.
31. Nicholas Onuf, 'Worlds of Our Making: the Strange Career of Constructivism in International Relations', in Donald J. Puchala, (ed). *Visions of International Relations*, Columbia: University of South Carolina Press, 1999.
32. Alexander Wendt, "Why a World State is Inevitable: Revisiting the Logic of Anarchy". Paper prepared for presentation at the Annual Meeting of the International Studies Association in New Orleans, March 2002. p.1.
33. Roland Danreuther, *International Security: The Contemporary Agenda*, Cambridge: Polity Press, 2007, p.40.

34. Ted Hopf, 'The Promise of Constructivism in International Relations Theory', *International Security*, Vol. 23, No. 1, Summer, 1998, pp. 171-200.

۳۵. تریف و دیگران، پیشین، ص ۲۱۸.

36. Peter J. Katzenstein, "Introduction: Alternative Perspectives on National Security", in Peter J. Katzenstein (ed). *The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*, New York: Columbia University Press, 2002, p. 6.

37. Vendulka Kubalkova. "Foreign Policy, International Politics, and Constructivism", in Vendulka Kubalkova, *Foreign Policy in a Constructed World*, New York: M.E. Sharpe, 2001, p.34.

۳۸. در مورد تأثیر فرهنگ (زبان، مذهب، و قومیت) در بروز منازعات و نقد نظریه برخورد تمدن‌ها به مقاله زیر مراجعه کنید:

- Erik Gartzke and Kristian Skrede Gleditsch, "Identity and Conflict: Ties that Bind and Differences that Divide", *European Journal of International Relations*, Vol. 12, No.1, 2006, pp. 53-87.

39. Paul A. Kowert. "Toward a Constructivist Theory of Foreign Policy", in Vendulka Kubalkova (ed), *Foreign Policy in a Constructed World*. New York: M.E. Sharpe, 2001, PP. 268-269.

40. Mitzen, *Op. Cit.* p. 341.

41. *Ibid.* p. 342.

42. *Ibid.* p. 344.

43. *Ibid.* p. 360.

44. *Ibid.* p. 361.

۴۵. تریف و دیگران، پیشین، ص ۱۹۶.

۴۶. باری بوزان، *مردم، دولت‌ها و هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۳۹۹.

۴۷. تریف و دیگران، پیشین، صص ۱۸۴ - ۱۸۲.

۴۸. همان، ص ۹-۱۸۸.

۴۹. همان، ص ۱۹۱ - ۱۹۰.

۵۰. همان، ص ۱۹۲.

51. Spike V. Peterson and Sisson Anne Runyan, *Global Gender Issues*, Boulder Co: Lynne Rinner, 1993, P. 36.

۵۲. محمدرضا تاجیک، «موج چهارم امنیتی و پارادوکس‌های امنیت ملی در ایران امروز»، *فرهنگ و اندیشه*، شماره ۱۴ و ۱۵، تابستان و پائیز ۱۳۸۴، ص ۷۴.

53. John A. Vasquez. "The Post-Positivist Debate: Reconstructing Scientific Enquiry and International Relations Theory after Enlightenments Fall". In Booth and Smith, *International Relations Theory Today*, pp. 218-224.

۵۴. تاجیک، پیشین، ص ۸۰.

۵۵. تریف و دیگران، پیشین، ص ۲۱۱.

۵۶. تاجیک، پیشین. ص ۷۹.

۵۷. مشیرزاده، پیشین. صص ۲۱۴-۲۱۳.

۵۸. تریف و دیگران، پیشین. ص ۲۱۴.

59. Ken Booth, "75 Years On: Rewriting the Subjects Past –Reinventing its Future", in Smith et al., *International Theory*, pp. 334-5.

60. Dannreuther, *Op. Cit.*, pp. 13-20.

۶۱. اسنایدر، پیشین، صص ۱۲۷-۱۲۲.

62. John A. Vasquez. "The Post-Positivist Debate: Reconstructing Scientific Enquiry and International Relations Theory after Enlightenments Fall". in Booth and Smith, *International Relations Theory Today*, pp. 218-224.